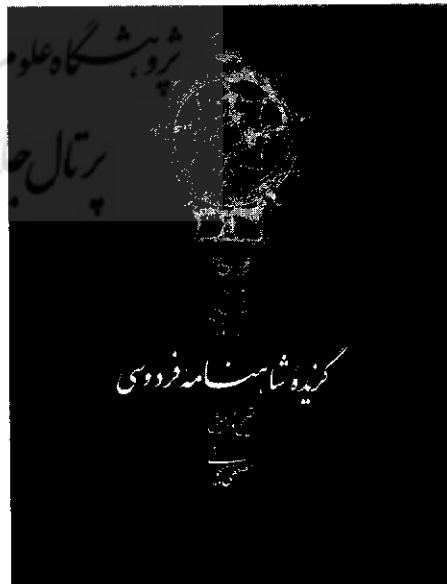


نقد و بررسی کتاب

نگاهی به گزیده شاهنامه فردوسی

دکتر عزیزالله جوینی*



گزیده شاهنامه فردوسی

تصحیح و گزینش: مصطفی جیحونی

تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴

گزیده شاهنامه فردوسی در بردارنده زبده سروده‌های حکیم ابوالقاسم فردوسی است، که با تصحیح و گزینش استاد مصطفی جیحونی به چاپ رسیده است. پیش از این، از سوی روزنامه همشهری گفتگویی با این استاد پژوهشگر انجام شده بود، تحت عنوان «پژوهشی نو در تصحیح شاهنامه» و در پیشانی مصاحبه نوشته شده بود: «مصطفی جیحونی که دو سال قبل پژوهش وی برای شاهنامه فردوسی به عنوان پژوهش نمونه سال انتخاب شد... تصحیح تازه‌ای از شاهنامه را از سوی سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و در پنج جلد روانه بازار کرده است.» (جیحونی، ۱۳۸۰).

این سخن گزارشگر نشان می‌دهد که پژوهش این شاهنامه‌شناس محترم، بهترین تحقیق علمی در وزارت ارشاد شناخته شده است که در ضمن بحث، این مطلب روشن خواهد گردید. اکنون بهتر می‌بینم، نخست به این نکته اشاره کنم که پس از مسعود سعد سلمان، در این پنجاه شصت سال اخیر، چند گزیده و منتخب از شاهنامه به قلم چند کس بر ساخته شده، مانند: محمد علی فروغی (دکاه‌الملک) و حبیب یغمایی، و دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن و دکتر لطفعلی صورتگر که هر کدام در حد خود سودمند و پرفایده بوده و نشان از داشتن روح بلند انسانی و ایرانی و میهن‌خواهی آن نویسندگان و نگهبانی از میراث‌های بازمانده نیاکان ما می‌باشد. این بنده گزیده آقای مهندس جیحونی را که از سوی وزارت ارشاد به دستم افتاد؛ چندین بار ورق زدم و در این ورق‌زنی به چند نکته برخورددم که فقط به آن چند مورد می‌پردازم و الا که باید همه کتاب پنج جلدی ایشان را بخوانیم و ببینیم تا چه اندازه با کارهای گزارشگران و تصحیح‌کنندگان زبده برابری می‌کند. پژوهش استاد جیحونی را باید در دو بخش جداگانه مورد بحث قرار بدهیم. بخش اول درباره نحوه خواندن پاره‌ای از لغت‌ها، بخش دوم درباره ضبط و خوانش بعضی ابیات.

بخش اول: شیوه خواندن پاره‌ای از لغت‌ها

نخست این که در پشت جلد کتاب عبارت «تصحیح و گزینش» نوشته شده لیکن در درون، هیچ سخنی از نسخه و دست‌نوشته‌ای برده نشده است. پس هرگاه کسی فقط همین کتاب را دیده باشد

نمی‌داند که شیوه کار استاد در گزینش دست‌نوشته و یا متن چگونه بوده، لیکن ایشان در صفحه پیشگفتار خود اشاره به این مطلب کرده که «بنا به پیشنهاد جوان دانشمند شاهنامه پژوه جناب آقای سجاد آیدنلو که در کتاب ماه ادبیات و فلسفه (سال چهارم، شماره دوازدهم، مهر ۱۳۸۰) مقاله‌ای در معرفی و نقد شاهنامه به تصحیح این جانب قلمی فرموده‌اند، در طرز تلفظ یک واژه و خواندن یک مصراع تغییر داده‌ام؛ تلفظ کلمه (آهتوخوشی) را به پیشنهاد ایشان که مبتنی بر نظر شادروان دکتر احمد تفضلی است به (آهتوخوشی) گردانده‌ام (داستان ۵، بیت ۱۸) ...».

بنده در همین جا می‌افزایم که در جلد نخست فلورانس (ص ۲۸۶) که همواره با شادروان دکتر احمد تفضلی شور و مشورت داشتم، وی مقاله‌ای در این واژه‌ها: «تورانیان (کاتوزیان) یا (آشوریان)، نیساریان (ارتشتاریان)، بسودی (بورزی) به بنده داد که در مجله *Studia Iranica Tome 22-1993 Fascicule (Uhtuxusi)* 1 pp. 10-13 چاپ شده بود که «آهتوخوشی» به ضم حرف نخست و «خاء» آمده است و این آخرین تحقیقات وی بود که دیگر پیک اجل شتاب کرد و عمر جوان و پرثمر وی را به دست باد خزان سپرد و رفت.

دیگر این که استاد جیحونی در ضبط کلمات به گونه‌ای عمل کرده‌اند که با هیچ متنی از شاهنامه‌ها؛ با چاپی و یا خطی سازگار نیست و نیز از موازین و قواعد زیانشناختی کاملاً فاصله دارد. مثلاً «کزین» که در بیت آغازین شاهنامه آمده در کتاب گزیده ایشان «که زین» نوشته شده است، مانند:

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

که در فرهنگ ناظم‌الاطباء گوید: کزین؛ مخفف «که از این» است و در لغتنامه دهخدا نیز همین را آورده و اشاره به همین بیت شاهنامه کرده است. اما توضیح ما: در زبان‌شناسی بحثی هست به نام همگون‌سازی یا اتباع که به آن assimilation می‌گویند و آن بدین گونه است که هرگاه در کلمه‌ای دو سیلاب باشد مانند «بیرون» (بی / رون) چون در شعری مخفف شود ضمه «راء» را به «باء» می‌دهند و «برون» می‌خوانند و به همین گونه است: «کزین» (که / از این) که فتحه «ا» را به «ک» و در چنین (چون / این) که کسره «ا» را به «چ» می‌دهیم و آن را «چنین» به کسر اول می‌خوانیم. (رک: جویی، ۱۳۵۳).

دیگر این که ایشان «هاء» قره ایزدی را که در چند جا آمده «قره‌ی ایزدی ضبط کرده و آن را هاء غیرملفوظ دانسته‌اند و حال این که «هاء» قره ملفوظ است. (رک: تفضلی، ۱۳۴۸، و: دهخدا). همچنین «جهان» را که در همه فرهنگ‌ها به فتح جیم است، ایشان، به کسر «ج» آورده که نمی‌دانم چرا این کار را کرده‌اند؟

اگر می‌خواستند شکل پهلوی آن را بیاورند، لااقل گهان (gehan) را برمی‌گزیدند، نه جهان را.

نیز ایشان واژه «هند» را در این بیت به فتح «هاء» ضبط کرده‌اند، مانند: «چو شمشیر هندی به چنگ آیدش / ز دریا و از کوه ننگ آیدش» (جیحونی، ص ۱۹۱، ب ۱۵۴؛ و ص ۳۰۵، ب ۲۱۷؛ و ص ۵۸۷، ب ۱۱۳۳؛ و ...). در صورتی که «هند» و مشتقات آن در لغت‌نامه‌ها به کسر هاء آمده است. (رک: برهان، لغت‌نامه و فرهنگ فارسی دکتر معین). البته اگر «هند» با پرند هم قافیه شود، بی‌گمان باید «هند» بخوانیم، نه در همه جا.

علاوه بر آنچه که گفته شد، استاد جیحونی پایان بعضی از واژه‌ها را ساکن خوانده‌اند مانند: (سپه، نگه، آگه، دل) و مانند آن در بیت‌هایی در صفحات (۱۹۶، ۲۲، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۰۸). اکنون سؤال این است که اگر این واژه‌ها، علامت سکون نداشته باشند آیا چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ علاوه بر این، ایشان کلماتی را به گونه‌ای ضبط کرده‌اند که باید مردم هم، بدان گونه که استاد ضبط کرده‌اند تلفظ کنند. مثلاً بگویم شما مجبورید «پسر» را «پُسر» تلفظ کنید؛ زیرا در زبان پهلوی «پس» بضم حرف نخست به معنی پسر است و یا «ولیکن، ورا، وُزین، سَخُن، کُهَن، چُنین و چُنان» بخوانید و حال آن که برای مردمان واژه‌هایی هست که روزها صدها بار آنها را در کارهای روزمره به کار می‌برند و تلفظ می‌کنند، چون که در شاهنامه استاد جیحونی خلاف آن را بیابند، آن گاه از هرچه شاهنامه و شاهنامه‌پژوه هست دوری خواهند جست.

زیرا کتاب فردوسی از آن همه مردم فارسی‌زبان، به ویژه ایرانیان است، بیایید و بگذارید تا مردم کلمات روزمره را که در شاهنامه می‌بینند، به همان گونه که دوست دارند بگویند و بشنوند، نه آنچه را که ما به آنها تکلیف می‌کنیم.

بخش دوم: ابیات

استاد جیحونی در مصاحبه همشهری گفته بودند که مصحح نباید خود را گرفتار یک نسخه بکند که دچار لغزش‌های کاتبان نسخه‌ها می‌شود، سپس افزوده و گفته که من در حدود ۵۰۰ جای شاهنامه را اصلاح کرده‌ام، یعنی کلماتی از متون دیگر برداشته و یا خود بر ساخته‌ام و در جای کلمات شاهنامه قرار داده که ۱۳۷ مورد آن را در مقدمه کتاب آورده‌ام.

ایشان در آغاز این مصاحبه گفته‌اند: «بله، برای نمونه در شاهنامه و در فصل پادشاهی فریدون بی‌تی هست که جایگاه نشست و پایتخت او را می‌نمایاند و بیت بدین گونه است:

کجا کز جهان کوس خوانی همی / جز این نیز نامی ندانی همی
در حالی که ضبط درست این بیت نه تنها از نسخه‌ها مشخص نمی‌شود، بلکه باید با یاری متن‌های دیگر آن را شناخت. یگانه

جایی که ضبطی درست برای نام دیگر طبرستان وجود دارد «بندھشن» است که در آنجا «ورچهارگوش» را نام دیگر «دُنباوند» (دماوند) آورده است و ضبط تصحیح مصراع اول در واقع می‌شود «کجا ور چهارگوش خوانی همی» (جیحونی، همشهری، با اندک تلخیص؛ و جیحونی، ۱۳۸۰، ص ۴۷، ب ۶۴).

در پاسخ استاد جیحونی باید عرض کنم: هرگز جایی دیده نشده است که دماوند یا دنباوند را پایتخت فریدون گرفته باشند. از کسانی که از همه بیشتر درباره دماوند تحقیق کرده است، سیداحمد کسروی است و پس از آن استاد دکتر محمد معین می‌باشد و از آنان هرگز چنین چیزی ابراز نگردیده است.

لیکن استاد پورداوود در یشت‌ها گوید: «وَرَنَه» (به فتح واو و به کسر راء) چهار گوشه خوانده شده است و از تفسیر پهلوی توضیحات داده است و گوید: نخست برای آن که چهارراه به سوی «وَرَنَه» دلالت می‌کند آن را چهارگوشه گفتند. دوم این که وَرَنَه دارای چهار شهر عمده است و این، نام جایی است که فریدون کُشَنده اژی‌دهاک در آن تولد یافت و از قول پوستی، ایران‌شناس معروف، آن را «وَرک» نیز آورده است (پورداوود، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۱۹۲). باز در آغاز همین صفحه، استاد پورداوود گوید: «چهارمین کشوری که من - اهورامزدا - بیافریدم وَرَنَه چهار گوشه می‌باشد در آنجایی که فریدون کُشَنده اژی‌دهاک تولد یافت» و در جلد دوم (ص ۱۹۳) آمده: «او را بستود فریدون پسر خاندان اَبَتین، از خاندان توانا در [مملکت] چهارگوشه وَرَن». از این توضیحی که دادیم معلوم می‌گردد که در اصل بندھشن، عبارت بدین گونه بوده که «وَرَنَه را چهارگوشه گویند ...» آنگاه یا حروف‌چینان در چیدن حروف اشتباه کرده‌اند یا خود مؤلف کتاب که مرحوم مهرداد بهار است که آنان کلمه «نه» را در «وَرَنَه» از قلم انداخته و بدین صورت «ورچهارگوش» درآورده‌اند.

سیس آقای جیحونی آن غلط را یک کلمه درست فرض کرده و در درون بیت شاهنامه همچون یک کلمه تصحیح شده قرار داده است (البته اشتباهی پس از اشتباه دیگر). حال اگر فرض کنیم که چنین چیزی هم در اصل بوده، آیا ما مجبوریم که بگردیم و ریشه اصلی نام‌های جغرافیایی و اشخاص را بیابیم و در درون شعر شاهنامه قرار دهیم؟ مثلاً برای «ضحاک / اژی‌دهاک، لهراسپ / اُوروت اسپ، و البرز / هر برزئیتی و مانند آن؟ خوانندگان محترم می‌دانند که بسیاری از نام‌های جغرافیایی هست که نه جای آنها مشخص است و نه اصل و ریشه آنها. اصلاً چه لزومی دارد که دنبال این کار باشیم و شاید همان «چهارگوشه» که به معنی «وَرَنَه» است خودبه‌خود تراش خورده و از آن، جزء دوم که «گوشه» است باقی مانده، چنان که در دست‌نوشته فلورانس (۶۱۴ هجری) آمده است. (ج ۱، ص ۱۳۹، ب ۴۸):



چهره فردوسی - اثر استاد ممیز

جز این نیز نامش ندانی همی
و در چاپ مسکو (ج ۱، ص ۹۲، ب ۴۵): «کجا (کز جهان گوش) خوانی همی» و دکتر دبیر سیاقی: «کجا نام چالوس خوانی همی» (ج ۱، ص ۵۹) و چاپ هند: «کجا کز جهان کوس خوانی همی» و کوس قصبه‌ای است از قصبات مازندران (فرهنگ رشیدی).
سپس استاد جیحونی گفته‌اند من در تصحیح خود از روش «هرمنوتیکال» یا تفسیر بعض به بعض استفاده کرده‌ام. (جیحونی، ۱۳۸۰).

یا این بیت که مربوط به خوان دوم است:

بره بر یکی چشمه آمد دید

چو میش سرو آور آنجا رسید (جیحونی، ۱۳۸، ص ۱۴۶ ب ۱۱۸).
که در متن دکتر خالقی (ج ۲، ص ۲۴) پاورقی (ش ۲۶) گوید: «بریتانیا، لنینگراد و یک دستنویس دیگر: «سراور بدانجا...» است؛ استاد جیحونی بدون دلیل «سراور» را که مرکب از (سر + آور، پسوند اتصاف) است که همان معنی «سرافراز» را می‌دهد، تبدیل به «سروآور» (سرو = شاخ) کرده است. گیرم که «سروآور» در جایی آمده باشد، آیا ما می‌توانیم بیت «چو میش سرو آور بدانجا رسید» را که در چند نسخه از آن جمله در دستنویس لنینگراد (۱۳۳) آورده شده از پیش خود به «سروآور آنجا رسید» تبدیل کنیم؟ بعد بگوییم میش شاخدار به آنجا رسید؟ پس اگر کسی بپرسد چرا دمدار نباشد که شاخدار؟ آن گاه چه جواب خواهیم داد؟
نیز این بیت رستم و سهراب:

اگر تند بادی برآید ز گنج

به خاک افگند نارسیده ترنج

(همان، ص ۱۸۴، ب ۱).

ما، در داستان رستم و سهراب، چاپ دانشگاه، از دستنویسه فلورانس نوشته بودیم که استاد در گذشته، دکتر ماهیار نوایی این کلمه (یعنی: گنج) را به فتح اول خوانده و آن را گونه‌ای دیگر از «گنگ» (یا گنج) دانسته است که در آغاز، نام جایی در کشور سُغد بوده و پس از آن، این نام به همه کشور سُغد داده شده است. پس اگر به خاک افکنده شدن ترنج نارسیده را اشاره به کشته شدن سهراب بدانیم، برآمدن تندباد از گنج (یا گنگ) هم می‌تواند اشاره‌ای به آمدن سپاه افراسیاب باشد که از گنگ (سُغد = توران) به سوی ایران آمده‌اند (به اختصار استاد ماهیار). بعد گفتیم: اگر «گنج» به معنی گنگ (سُغد = توران) و سپاه افراسیاب از آنجا به ایران آمده، پس در این بیت شاهنامه چه باید بگوییم که در داستان کعباد است:

تو گفتی که ابری برآمد ز گنج

ز شنگرف نیرنگ زد بر ترنج

(مسکو، ج ۲، ص ۶۵ ب ۵۹)

که این واقعه در داخل ایران بوده، زیرا تورانیان پس از شکست، نخست به دامغان گریخته و پس از آن به جیحون رفته‌اند. یا این بیت که در شرفنامه (ص ۲۰۵ چاپ وحید) آمده و مربوط به برآمدن خورشید است، چه؟ مانند:

دگر روز کاین روی شسته ترنج

چو ریحانیان سر برون زد ز گنج

نیز این بیت:

سواران ترکان تنی هفت و هشت

بر آن دشت نخچیر گه برگذشت

(جیحونی، همان، ص ۱۸۵، ب ۱۷)

در متن فلورانس، رستم و سهراب چاپ دانشگاه (ص ۸۵، ب ۱۹): «بر آن دشت نخچیرگان -» آمده که «نخچیرگان» صفت فاعلی و قید است. در متن استاد جیحونی واژه «نخچیرگه» خود به تنهایی معنی دشت را هم می‌دهد، پس اضافه کردن «دشت» بر آن چندان سودمند نیست. ضمناً در لغت‌نامه دهخدا «نخچیرگان» را به معنی شکارچی و صیاد آورده و این شاهد را از ویس و رامین (چاپ دکتر محجوب، ص ۱۳۳) نقل کرده است، مانند:

تو خود دانی که ویرو چون جوانست

به دشت و کوه بر نخچیرگان است

پس نخچیرگان، به معنی فاعلی و قید درست است، نه نخچیرگه.

یا این بیت:

چنین داد پاسخ که تهمینه‌ام / تو گویی که از غم بدو نیمه‌ام

(جیحونی، همان، ص ۱۸۵، ب ۳۱)

اما توضیح ما: نام تهمینه سه بار در این داستان (فلورانس، رستم و سهراب) آمده که یک بار با «نیمه» قافیه شده و در متن فلورانس در هر سه مورد تهمیمه یا «میم» است زیرا هیچ گاه «میم» یا «نون» قافیه نمی‌شود و ما بارها این را گفتیم و نوشتیم، یعنی «خانه» یا «خامه» قافیه نمی‌شود، پس تهمیمه درست است، نه تهمینه.

دیگر این بیت:

شب تیره بلبل نخسپد همی / گل از باد و باران نخسپد همی

(جیحونی، همان، ص ۶۳۳ ب ۷)

بضم «چ» در نخسپد، نوشته شده است. در چاپ مسکو (ج ۶، ص ۲۱۶، ب ۸): «گل از باد و باران بجنبد همی» آمده و در پاورقی آن (ش ۱۲)، لنینگراد و نیز در اصل نسخه آن، دقیقاً «بچسپد همی» خوانده می‌شود. چسپیدن به معنی کچ شدن و میل کردن به سویی می‌باشد که در متون فارسی به ویژه در قرآن‌های مترجم کهن فارسی فراوان دیده می‌شود؛ مثلاً در تفسیر مفردات قرآن: چسپیده، به معنی مُلحد و برگشته از دین آمده است. داستان رستم و اسفندیار

از دستویس موزه لنینگراد، چاپ دانشگاه تهران. اما معنی بیت، «فردوسی گوید: شبانگاه بلبل از اندوهی که دارد خوابش نمی‌برد و بالای بلند گل نیز از باد و باران خمیده و گوژ شده است» که معمولاً رسم است در مرگ عزیزان گویند قامت صاحب عزا خم گردیده است.

نیز این بیت:

تو از جادوی زال گشتی درست

وگر نه تن تو همی گور جُست

(جیحونی، همان، ص ۶۷۰، ب ۸۶۳)

در چاپ مسکو (ج ۶، ص ۳۰۱، ب

۱۳۳۸):

ز نیرنگ زالی بدین سان درست

وگر نه که پایت همی گور جُست

در باورقی (ش ۱۰) از لنینگراد و دست‌نوشته

(ش ۴): «وگر نه کنار ت همی دجله جُست؟

لیکن در نسخه عکسی لنینگراد دقیقاً «ذله»

یا «ذله» نوشته شده و در آن هیچ تردیدی

نیست. اما معنی بیت: «ذله» و در شعر «ذله»

به تشدید لام خوانده می‌شود، مراد از آن گریه

وحشی است. (رک: لغت‌نامه دهخدا). «یعنی تو

از جادوگری زال این چنین تندرست شده‌ای

وگر نه می‌باید در کنار جسد تو گریه وحشی

می‌نشست و گوشت بدنت را از هم می‌درید.»

آقای سجاد آیدنلوبیتی از شاهنامه پنج جلدی استاد

جیحونی نقل کرده (جیحونی ۴/۱۷۴۶/۷۶۵)، مانند:

اگر چرخ را تاج مدری بدی

همانا که مدریش کسری بدی

و گفته‌اند: درباره این بیت که در نسخه‌ها

به صورت‌های گوناگون و نامفهوم آمده است

و جزء بیت‌های دشوار شاهنامه به شمار می‌رود

پس از گزینش ضبیطی که ملاحظه می‌شود،

نوشته‌اند (یعنی آقای جیحونی): «تا پیدا شدن

تحلیلی بهتر نگارنده پیشنهاد می‌کند که در این

بیت (مدری) پذیرفته شود و چنین می‌پندارم

که فردوسی آن را به گونه‌ای (مدار) و به معنای (مرکز) و (محور)

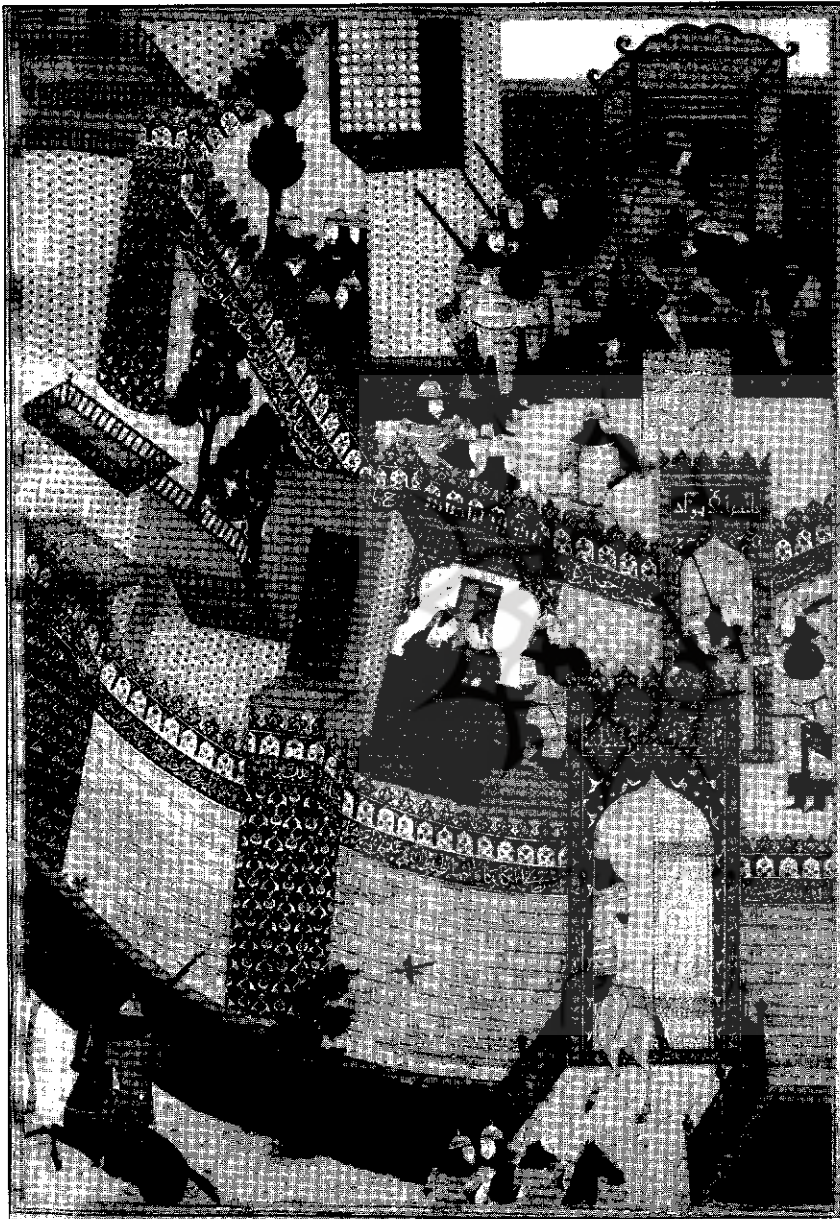
و (رکن) به کار برده باشد... حاصل بیت این است که: اگر مدار و

ملاک چرخ و گردون پادشاهی بود، به یقین کسری نوشین روان

این مدار و ملاک بود / ص ۲۳۶» (آیدنلو، ص ۷۵، ش ۳۱).

بعد آقای آیدنلو نوشته‌اند: «استاد دکتر سیدجعفر شهیدی درباره

این بیت می‌نویسد: "هرگاه (مدری) به معنی تخت باشد، معنی



صفحه‌ای از شاهنامه شاه طهماسب

بیت چنین است: اگر چرخ تختی داشت آن کسری بود... پیداست که بیت بدین صورت از دکتر شهیدی هیچ معنی ندارد» (آیدنلو، همان). ضمناً بد نیست که به این نکته اشاره کنم: استاد دکتر شهیدی این بیت را در شرح لغات انوری ص ۹۲ آورده، لیکن هرگز چنین معنی نکرده‌اند.

اما نظر بنده درباره این بیت چنین است که چون دست‌نوشته فلورانس تا آخر پادشاهی کیخسرو بیشتر نیست، پس باید از نسخه‌های معتبر دیگری استفاده کنیم، مانند: دست‌نوشته لنینگراد و دو نسخه فرهنگستان مسکو و سپس قاهره و احياناً از ترجمه بنداری.

زیرا تاریخ (۶۵۷) برای نسخه بریتانیا، بنا به گفته استاد درگذشته، محمدتقی دانش‌پژوه اصالت ندارد؛ و آن تاریخ مربوط به نسخه دیگری بوده که کاتبی پس از بازنویسی چند برگ اول و آخر آن شاهنامه، آن تاریخ را نوشته و گفته است «کذا فی منقول عنه». این بیت در چاپ مسکو (ج ۸، ص ۹۷، ب ۷۶۰) و نیز بیت پیش از آن بدین گونه است:

یکی داستان کردم از نوش زاد

نگه کن مگر سر بیچی ز داد

اگر چرخ را کوش صدری بدی (?)

همانا که صدیش کسری بدی

و بعد در پاورقی از «قاهره: کوس و مدری»، «لنینگراد: نوش و مدری»، «فرهنگستان مسکو (ش ۴): نوش بدری» و «فرهنگستان (ش ۶) کوش و مدری» آمده است. اما توضیح ما، در بیت دوم: «نوش» است نه کوش و «نوش» مخفف «نوش‌زاد» پسر انوشیروان از همسر مسیحی وی است و باز فردوسی در برخی جاها که زبانی به معنی نداشته باشد این کار را کرده، مانند (جم / جمشید، تور / توران، زال / زال زر)، و نیز هرگاه حلقه «صدری» را تنگ‌تر بنویسند «مدری» خوانده می‌شود و «صدر» به معنی نخست است. چون نوش‌زاد از مرگ پدر شادمانه بود از این روی مرد پیری وی را نکوهش می‌کند و می‌گوید: «اگر نوش‌زاد در سپهر تختی داشته باشد، بی‌گمان به آن تخت کسری و نقصی خواهد رسید و صاحب آن نیز خواهد مرد که نوش‌زاد است.»

این نظر بنده بود درباره این بیت که نوشتم، و اعضاء فرهنگستان مسکو هم علامت سؤال جلو بیت گذاشته‌اند، یعنی بیت مشکوک است. پس من پیشنهاد می‌کنم که اگر شاهنامه‌شناسان و فضلاء محترم نظر بهتری دارند، خوب است که در شماره‌های بعدی مجله نظر خود را بنویسند و ما را از عنایت خود بهره‌مند گردانند، والسلام.

پی نوشت

* دکتر عزیزالله جوینی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران - دانشکده ادبیات.

منابع

۱. آیدنلو، سجاد (۱۳۸۰). «خورشیدی دیگر از افق شاهنامه‌شناسی». کتاب ماه ادبیات و فلسفه. سال چهارم، شماره ۱۲، (مهر ماه). صص ۸۳-۶۷.

۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۲۵۳۶). داستان داستان‌ها. تهران: چاپ زر (افست).

۳. بنداری، الفتح بن علی (۱۹۷۰). ترجمه شاهنامه بنداری. به تصحیح عبدالوهاب عزام. تهران: بی‌نا.

۴. بهار، مهرداد (۱۳۴۵). پنجاهمین. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۵. پورداوود، ابراهیم (۱۳۲۶). فرهنگ ایران باستان. تهران: دانشگاه تهران.

۶. پورداوود، ابراهیم (۱۳۴۷). یشت‌ها. ج ۱ و ۲. تهران: دانشگاه تهران.

۷. تفضلی، احمد (۱۳۴۸). واژه‌نامه مینوی خرد. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۸. جیحونی، مصطفی (۱۳۸۴). گزیده شاهنامه فردوسی. تصحیح و گزینش. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۹. جیحونی، مصطفی (۱۳۸۰). «گفت و گو با مصطفی جیحونی مصحح و پژوهشگر تازه‌ترین تصحیح شاهنامه فردوسی: پژوهشی نو در تصحیح شاهنامه». همشهری، سال نهم، شماره ۲۴۸۶، (۵ شهریور).

۱۰. جوینی، عزیزالله (۱۳۵۳). «اتباع یا همگون‌سازی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه تهران). سال بیست و یکم، شماره ۲ و ۳، (آذر ماه).

۱۱. جوینی، عزیزالله (۱۳۵۹). تفسیر مفردات قرآن (ترجمه‌ای کهن). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۱۲. جوینی، عزیزالله (۱۳۷۴). حماسه رستم و اسفندیار: نبرد اندیشه‌ها. از دست‌نویس موزه لنینگراد. تهران: دانشگاه تهران.

۱۳. جوینی، عزیزالله (۱۳۷۷). نهج البلاغه. ترجمه‌ای از قرن پنجم و ششم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۴. خالقی مطلق، جلال (۱۳۶۹). شاهنامه. تهران: روزبهان (افست).

۱۵. دبیر سیاقی، سیدمحمد (۱۳۶۱). شاهنامه. تهران: شرکت چاپ و انتشار علمی.

۱۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۴). لغت‌نامه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۱۷. شهیدی، سیدجعفر (۱۳۵۸). شرح لغات و مشکلات انوری. تهران: انجمن آثار ملی.